

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شیطان و جن در قرآن و روایات

جلسه سیزدهم - ۸۸/۱۰/۷

۵-۲) فلسفه آفرینش شیطان (ادامه)

در ادامه‌ی تبیین فلسفه آفرینش شرّ و شیطان از سوی خداوند، از منظری دیگر به این سوال پاسخ خواهیم داد. از این منظر شرّ به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱) شرّ تشریحی و ۲) شرّ تکوینی.

«شرّ تشریحی» آن است که در مقابل آن خوب و خیری وجود دارد. مثل انواع معاصی، گناهان و غفلت‌ها. این دسته همان است که شیطان در آن نقش دارد و با وسوسه، انسان را به انجام آن تشویق می‌کند.

«شرّ تکوینی» آن است که با روال عادی و طبیعی زندگی بشر ناسازگار است مثل سیل و طوفان و زلزله. در مقابل این شرّ، خیر عبارت است از روال طبیعی و عدم اتفاق سیل و زلزله و کودک ناقص الخلقه است که با روال عادی زندگی سازگار است، و در شرّ تشریحی چون قانون و اعتباری در معرفّی شرّ وجود دارد، مقابل آن خیری هم قابل معرفی است. مثل دروغ در مقابل حرف صحیح، سوءظن در مقابل حسن نیت و ...

از این منظر، شرّ تشریحی و تکوینی را تفکیک نکرده و به طور کلی فلسفه آفرینش شرّ را پاسخ خواهیم گفت.

«پاسخ کلی این است که تمامی این شرّها نسبی اند.»

شرور تشریحی حتی وجود شیطان و شرور تکوینی مثل سیل و طوفان و زلزله و زهر عقرب، شرّ مطلق نیستند، بلکه در این نگاه، همه ی اینها دارای خیر و خوبی نیز هستند.

زهر عقرب برای ما سمّ کشنده است، ولی حداقل برای خودش خیلی خوب و مفید است. بسیاری از

موجوداتی که در طبیعت ما آنها را شرّ و بد می‌پنداریم و به ضرر ما هستند، دارای منافعی برای خودشان و دیگر موجودات هستند.

در مورد حوادث طبیعی نیز همین نگاه وجود دارد. ظاهر زلزله مخربّ و شرّ می باشد ولی همین پدیده راهی است برای خروج گازهایی که در لایه های درونی زمین جمع شده است که در صورت عدم خروج، می تواند باعث انفجار کره ی زمین شود.

بنابراین در یک دید کلی زلزله ای که مثلاً باعث کشته شدن یکصد هزار نفر می شود، خبر است، چرا که عاملی برای جلوگیری از تخریب و صدمه ی شدید تر است.

بنابراین اگر دید را بالا ببریم و از دید خداوند که اداره کل هستی را بر عهده دارد، به شرور تکوینی نگاه کنیم، همه ی آنها خیر است و در نظام احسن تمام آفریده ها، در بهترین حالت آفریده شده اند، هر چند که ما از دید ناقص خود نتوانیم آنها را درک کنیم. حتی ابلیس که آن را محور شرارت تعریف کردیم، از این قاعده مستثنی نمی باشد. ابلیس قبل از آن که در داستان سجده، از فرمان خداوند سرپیچی کرده و مورد لعن قرار گیرد، یک جنّی خوب، عابد و عالم بود. الان هم که ابلیس وجودش برای خودش یک لحظه خوبی هم ندارد، برای بسیاری از انسان ها موجب خیر و برکت است. اگر ابلیس نبود انسان ها به کمال نمی رسیدند.

به تعبیری سیر و سلوک مبارزه با همین شیطان و وسوسه های آن است و عرفا صعود به مراتب بالای عرفانی را مدیون وجود ابلیس و مخالفت با ابلیس هستند.

باید وسوسه های شیطانی باشد تا انسان با ایستادگی و مقاومت در مقابل آن، ملکه ی تقوا را در خودش به ظهور برساند.

قبل از خلقت انسان، ملائکه وجود داشتند که خیر مطلق بوده و بدی و تمایلات بد و شهوانی در آنها راه نداشت و به تسبیح و تنزیه خداوند مشغول بودند.

با وجود ملائکه ای که خیر مطلق بودند، خداوند اراده کرد انسانی را خلق کند که «فی الارضی» و دارای

تمایلات خاکی و شهوانی باشد تا با اختیاری که خداوند به او داده راه حق را انتخاب و به کمال برسد و برتر از ملائکه شود.

آیا چنین هدفی بدون وجود موجودی به نام ابلیس قابل تحقیق بود؟

بنابراین ابلیس و شیاطین جنّی و انس باید باشند تا انسان با مبارزه و مقاومت در برابر آنها، به سوی خداوند سیر کرده و به کمال برسد. لازمه ی رسیدن به این کمال، کشاکش بین خوبی و بدی است.

نیرویی به نام وسوسه از سوی شیاطین باید باشد تا در تقابل با الهامات الهی، و اختیاری که خداوند به انسان داده، موجب کمال او شوند.

ممکن است از میان صد ها نفر، فقط یکی از این جنگ درونی سربلند بیرون بیاید، ولی همین یک نفر به هزاران انسان می ارزد، مثل دانشمندی که هزاران قلمه ی گیاهی را در تحقیقات خود از بین می برد تا به نمونه ای برسد که توانایی مقابله با آفات را داشته و پرمحصول باشد.

اقتضای اختیار انسان، وجود ابلیس است تا دو راه خیر و شرّ وجود داشته باشد و انسان با انتخاب خود، راه کمال را طی کند.

از این منظر شیاطین جنّ و انس هم در این کمال نقش دارند.

در روایات داریم خداوند افرادی را که دوست دارد، گرفتار انسان های بد مثل همسر و یا پدر و مادر بد می کند، تا از این طریق به کمال برسند. لذا اولیای الهی به استقبال بلا می رفتند.

بنابراین در نگاه خداگونه همهی آفریده ها خیر و مثبت هستند و اگر شرّی در آنها هست، از دید کلی شرور نسبی است.

ابلیس برای خودش جز شرّ و گمراهی چیزی ندارد، زیرا مورد لعن خداوند قرار گرفته، لذا از رحمت او به دور است.

همین ابلیس برای بسیاری از انسان ها نیز شرّ می باشد، زیرا آنها را از صراط مستقیم منحرف و به سوی بدی می کشاند.

ولی ابلیس برای بسیاری خیر است، زیرا آنها را متوجه گمراهی می کند همین شیطان که برای بسیاری غاوی و مضلّ است، برای برخی دیگر هادی است.

ابلیس برای بسیاری از اولیای الهی نقش هادی دارد، زیرا از این طریق متوجه می شوند چه کاری را نباید انجام دهند، لذا ابلیس در واقع آنها را به سوی کمال هدایت می کند.

با وجود ملائکه ای که خیر مطلق بودند، خداوند انسانی را آفرید که قرار است با اختیار خود، از بین بدی و خوبی، خوب را انتخاب کرده، به کمال برسد و خلیفه الله و برتر از ملائکه و دیگر موجودات شود.

همانگونه که خداوند تمامی امور را از طریق اسباب و وسایل تدبیر می کند، بدیهی است که برای تشویق به بدی نیز وسیله ای باید باشد، که ابلیس و شیاطین به عبارتی همین وسیله هستند.

هر چند با وجود ابلیس، بسیاری از مردم گمراه می شوند ولی همین موجود به ظاهر شرّ، زمینه و وسیله ی هدایت و کمال بسیاری دیگر از مردم را فراهم می کند. در این مسیر بسیاری به جهنّم می روند و بسیاری دیگر در طبقات دیگر بهشت جای می گیرند، تا یک نفر به عنوان انسان کامل در اوج قله ی انسانیت قرار بگیرد.

البته خداوند ابلیس را هم برای گمراهی نیافرید، بلکه او را هم دعوت به سجده کرد. تشریحاً او را به سجده دعوت کرد ولی تکویناً می دانست که سجده نخواهد کرد.

خداوند همه ی موجودات را برای انسان آفرید. تمامی موجودات اعم از جماد و نبات و حتی ملائکه که در خدمت انسان کامل هستند، دارای اختیار نیستند. در این بین فقط جنیان دارای اختیار هستند که برخی از آنها تابع هستند، و برخی دیگر مثل ابلیس ظاهراً تبعیت نکردند، ولی باز هم به نوعی دیگر در خدمت تکامل انسان هستند.

از نظر تکوینی برای کامل شدن پازل جهان هستی، موجودی به ظاهر شرور مثل ابلیس هم لازم است. هر

چند ابلیس با اختیار خودش این راه را انتخاب کرد و چون بر خلاف امر تشریحی خداوند عمل کرد، مورد لعن قرار

گرفت.

بنابراین در نظام تکوین، همه ی آفریده های خداوند خیر است و اگر از یک نگاه شرّ باشد، از نگاهی دیگر و در نگاه کلّ نگر، خیر و خوب است.

ابلیس نیز برای خودش و برای برخی انسان های گمراه، شرّ محسوب می شود، ولی برای بسیاری دیگر و اولیای الهی مایه ی کمال می باشد، به نحوی که بدون وجود ابلیس و شیاطین طیّ مسیر کمال ممکن نخواهد بود.

در پایان تذکر و نکته ضروری است:

نکته اول:

نهی خداوند در موضوع بهشت و شجره ی ممنوعه در مورد آدم علیه السلام نهی تحریمی و در مورد ابلیس نهی تشریحی بود.

یعنی یک نهی از سوی خداوند برای دو نفر معنای متفاوت می تواند داشته باشد.

خداوند آدم را از نزدیک شدن به شجره نهی کرد تا او را به این کار تحریص و ترغیب کند و خداوند در این کار موفق هم شد. آدم به اختیار و علم خود به چاهی افتاد که ته آن گنج گرانبها و پر ارزش کمال انسانی بود. ولی کار ابلیس در وسوسه ی آدم بر خلاف تشریح خداوند بود و از همین رو مورد لعن خداوند قرار گرفت، هر چند این کار مطابق با میل و اراده ی خداوند بود.

آدم در بهشت در آسایش کامل بود و همه ی امکانات برای او فراهم بود «إِنَّكَ لَا تَضْمَحُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى» ولی با وجود علم به سختی های زندگی زمینی، هبوط را اختیار کرد تا از این طریق به کمال و وظیفه الهی برسد.

نکته دوم:

ابلیس هم عالم بود و هم عابد ولی یک لحظه غفلت و تکبر باعث شد تا از فرمان الهی سرپیچی کند.

از این نمونه ها در تاریخ بسیار وجود دارد. مثل بلعم باعورا که آنقدر به کمال دست یافته بود که مستجاب

الدعوه بود و به قسمتی از اسم اعظم دست یافته بود.

ولی با این حال اسیر شیطان و هوای نفس شد و به مخالفت با خداوند پرداخت.

پاسخ به اشکالات شیطان

و در ادامه به پاسخ تفصیلی اشکال های شیطان که در جلسه قبل گذشت، می پردازیم:

در جلسه قبل گفتیم که ابلیس شش شبهه را بیان کرده است که علامه طباطبایی در جلد هشتم تفسیر المیزان

به آنها پاسخ داده است، که در ذیل به طور خلاصه توضیح داده می شود:

شبهه ی اول: حکمت آفرینش کافران در حالی که خداوند می داند که کافران وارد جهنم خواهند شد:

خداوند تشریحاً دوست ندارد و راضی نیست که حتی یک نفر هم وارد جهنم شود و نمی خواهد حتی یک نفر

کافر باشد.

فلسفه ی ارسال انبیاء و زحمات طاقت فرسای آنها هم همین بوده است.

ولی تکویناً لازم است تا کافران، شیاطین و ابلیس باشد تا کمال انسانی طی شود.

بنابراین شیطنت شیاطین و کفر کافران به گردن خداوند نیست و خداوند تشریحاً نخواسته که عده ای کافر

شوند، ولی تکویناً وجود آنها برای کل نظام هستی لازم است.

شبهه ی دوم: فایده ی تکلیف

خداوند تکلیف را برای موجودات دارای اختیار خود (جن و انس) قرار داد. در پرتوی این تکلیف، موجودات

به زحمت بسیار افتادند و عده ای جهنمی شدند. این تکلیف چه فایده ای قبل از پیدایش انسان، خداوند موجود بدون

تکلیف داشت، ملائکه بودند و همواره در حال تسبیح و تقدیس خداوند بودند و همگی آنها بهشتی.

در نظام احسن اگر خداوند بتواند موجودی را بیافریند و نیافریند جای سوال و شبهه است.

لذا خداوند اراده کرد موجودی بیافریند که برتر از ملائکه باشد، و لازمه‌ی آن اختیار و تکلیف است. لذا اگر خداوند موجودی مکلف را نمی‌آفرید جای سوال و شبهه بود.

انسان دارای اختیار است و هر اختیاری، تکلیف آور است. برتری انسان در همین تکلیف است. یعنی باید در معرض خوبی‌ها و بدی‌ها قرار بگیرد تا در این کشاکش و با انتخاب راه درست، در مسیر کمال سیر کند. بنابراین نفع و ضرر این تکلیف به خدا نمی‌رسد، بلکه به خود صاحب تکلیف بر می‌گردد.

شبهه‌ی سوم: امر بر سجده بر آدم با وجود داشتن طاعت و معرفت قبلی.

شیطان شش هزار سال عبارت خدا را کرده بود. هم عابد بود، هم عالم. چه لزومی داشت که خداوند او را در سجده بر آدم مورد آزمایش و امتحان قرار دهد؟

اتفاقاً خداوند بندگان خود را در همان قسمت‌هایی که ضعف دارند، مورد امتحان قرار می‌دهد.

ضعف جناب ابلیس هم در تکبر و خود بزرگ بینی بود. اتفاقاً در همان ضعف هم مورد آزمایش قرار گرفت و از امتحان سربلند بیرون نیامد، لذا از کافران شد:

سوره بقره-آیه ۳۴:

«...أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»

خداوند مشکلات و مصائب را به طور مساوی بین بندگان تقسیم کرده است و هر کسی به رفتاری خاصی مبتلاست:

امیر المومنین علی علیه السلام می‌فرماید(غرر الحکم ۱۷۷۴):

«المصائب بالسوية مقسومة بين البرية.»

خداوند با امتحان بندگان خود، می‌خواهد ببیند آیا آنها تسلیم و مطیع هستند یا خیر. بنابراین بدیهی است که در ضعف‌ها مورد آزمایش قرار گیرند.

شبهه ی چهارم: فلسفه ی تاوان سنگین گناه سجده نکردن بخشش و کرامت خداوند هم حدّی دارد.

نمی توان هر گناهی را مرتکب شد و بعد هم انتظار چشم پوشی از طرف خداوند را داشت.

گاهی عفو خداوند خلاف عدالت می باشد. خداوند رحیم است ولی از سوی دیگر حکیم و عادل هم هست.

گناه ابلیس، اشتباه سبکی نبود. حکمت خداوند اقتضا می کرد تا گناه ابلیس آمرزیده نشود.

لازمه ی جاری شدن کلیه ی اسماء الهی، تضادّ، تخصص و اصطکاک بین صفات اوست. گاهی بین رحمت و

عدالت خداوند تخصص ایجاد می شود، گاهی رحمت غالب می شود و گاهی عدالت.

شبهه ی پنجم: فلسفه ی تسلّط ابلیس بر بنی آدم

خداوند نمی خواست ابلیس را بر بنی آدم مسلط کند، بلکه می خواهد از طریق ابلیس و دیگر شیاطین در دل

انسان وسوسه ایجاد کند تا از این طریق او را به کمال برساند.

بنابراین اصل آفرینش شیطان و این تسلّط نسبی کار بسیار خوبی است و اگر این نبود، هیچکس به قلّه ی

کمال نمی رسید.

شبهه ی ششم: فلسفه ی مهلت طولانی به ابلیس

اگر وجود ابلیس را شرّ بدانیم، این شبهه به جاست، ولی حال که وجود آن را خیر و خوب دانستیم، از طولانی

بودن عمر و مهلت او هم گلایه ای نداریم.